

- دهسغان^۱: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شکفت» است.
 دهنمک: ۳ فرسخ ونیم شمالی «شکفت» است.
 رچی: ۵ فرسخ شمالی «شکفت» است.
 رمغان^۲: ۱ فرسخ ونیم شمال «شکفت» است.
 ریگستانه^۳: ۲ فرسخ ونیم شمال «شکفت» است.
 زنیان: ۱۱ فرسخ شمالی «شکفت» است.
 سبوک: ۲ فرسخ ونیم شمالی «شکفت» است.
 سرخی: اهل دهرخی را «سرخی» می گویند.
 سرداب: ۹ فرسخ شمالی «شکفت» است.
 شکفت: همان قصبه این بلوک است.
 شوراب: ۲ فرسخ مغرب «شکفت» است.
 قلعه مشیر: ۳ فرسخ ونیم مشرقی «شکفت» است.
 قلعه مشیری: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «شکفت» است و یک فرسخ به دشت ارجن.
 کراچ: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «شکفت» است.
 کرگاوه^۴: ۲
 کمیلی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شکفت» است.
 کودیان: ۱۴ فرسخ شمالی «شکفت» است.
 کوزرک^۵: ۶ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «شکفت» است.
 ماسوم^۶: ۸ فرسخ شمالی «شکفت» است.
 مله گاو^۷: ۱ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «شکفت» است.
 مورجان: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «شکفت» است.
 میگلی: ۲ فرسخ مشرقی «شکفت» است.

[۵۹] - بلوک لارستان^۸

از گرمسیرات فارس، وسیع ترین بلوکات است میانه مشرق و جنوب شیراز افتاده، درازی آن از قلعه قاریاب ناحیه کورستان تا قریه عموئی سفلی، ۵۷ فرسخ، پهنای آن از «حاجی-

۱. (مسقان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.
۲. (رمقان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.
۳. (ریگستان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.
۴. (کره گاو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.
۵. (کوذرک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.
۶. (مصرم سفلی و علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.
۷. (مله گاله). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.
۸. رک: کتاب لارستان کهن، تألیف احمد اقتداری، آذر ۱۳۳۴، تهران، و منابع مطالعه در تاریخ لارستان، ص ۲ تا ۲۶ همان کتاب.

آباد» ناحیه مزایجان تا «بندر چارک»، ۵ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به نواحی عباسی و نواحی سبعه و از طرف شمال، باز، به نواحی سبعه و بلوک داراب و جویم و خنج و گله دار و از طرف مغرب، باز، به نواحی خنج و علامرودشت و نواحی گله دار و بلوک مالکی و از جنوب به دریای فارس. و هوای لارستان بعد از نواحی عباسی گرمتر از همه بلوکات فارس است. هوای جلگه و کوهستانش تفاوتی چندانی ندارد و گاهی در بعضی از کوههای شمالی اگر برف آید، چند ساعتی بیش نماند و گاهی در زمستان شهر لار، دوسه شبی آبهای کم، یخ بندد و کوهستان لار بعد از کوه گیلویه بیش از بلوکات دیگر است و چشمه آب شیرین که جاری باشد، کم یافت شود و در بعضی از نواحی چشمه های شور، گوگردی باشد که در کار زراعت نرود تا چه جای خوردن در لارستان. اگر مسافر سفره نان و کوزه ای آب نداشته باشد، خواهد مرد و عجب از بز و پازن و قوچ و میش کوهی آن و کبک و تیهو که در این کوهستان، زمستان و تابستان توقف دارند و درخت کوهستانش کنار و کلخنگ که نوعی از درخت بن است و صحرا درخت گز آزاد که شاه گز گویند، چون تربیت کنند، با آنکه جز آب باران را نبیند مانند درخت سفیددار بلند و چون چنار چوبش سخت و جوهردار. پوشش خانه های بزرگان لار و درب خانه و پنجره از چوب شاه گز است و چون درخت آن را ببرند و ستاره پروین فوق الارض باشد خواه زمستان و خواه تابستان، چون چوب آنرا پوشش خانه کنند در همان سال اول، جانوری که آن را رشمیز و موربانه و در عربی ارضه گویند، چوب را خورده، تمام کند و اگر تحت الارض باشد آن چوب، سالها سالم بماند و گویند چون شاخه گز را از جانب کلفتی که متعارف است در زمین کنند، درخت شاه گز، بلند قامت شود و اگر از جانب باریکی شاخه در زمین کنند یعنی منکوساً، درختی پهن پر شاخه مانند درخت زردآلو گشته، ثمری دهد گرانبها که آنرا گزباز گویند و زراعت نواحی لارستان جز رکن آباد و ناحیه بنارویه، دیمی است که در سالهای تر، یکسنگ گندم و جو، صد من گندم و صد من جو، دهد و تنباکوی خوب فارس از لارستان است که به مدد گاو از آب چاه شور، زراعت شود و گذران عموم اهالی لارستان، از آب برکه و تالابها که از باران جمع کنند، در تمام سال صرف می کنند و در هر دهی چندین آب انبار بزرگ و کوچک باشد و گودی آنها تا ۱۲ قاست یا بیشتر کنند و بر هر یک گنبدی ساخته اند، هر چه بلندتر باشد آب را خنک تر نماید و در تابستان آبهای برکه ها چنان سرد است که گویا با یخ آمیخته اند کوزه ها را به ریسمان بسته که تا به پایان آب انبار رسد، در آب انبارها انداخته، در وقت ضرورت آورده، آبی در کمال سردی و گوارائی بنوشند و در تمام نواحی لارستان نخلستانهای دیمی فراوان است و در بیشتر سالها در تابستان دوبار یا بیشتر یا کمتر باران بیاید و نخلها را سیراب کند، و بیاید دانست که در ممالک ایران، میانه بلوکات ری که شهر طهران قصبه آنهاست و سازندران، چندین دشت و کوه و پشته و دره، بر فراز کوه البرز افتاده که آنها را «لار» ری، گویند چنانکه این «لار» را «لار» فارس. و آب و هوای این دو «لار» ضد یکدیگرند و به افسانه گویی در مردم شهرتی دارد که بومیهای لاری از سرما و برف و آب فراوان به ستوه آمده، شکایت به شاهنشاه برده، تمنای بلوکی را نمودند که نامی از سرما و برف و آب جاری نشوند و شاهنشاه پیش از آنچه خواستند، از گرسیرات فارس به آنها بداد، پس «لار» ری را گذاشته به فارس آمده، آنجاها را آباد کرده «لارستان» گفتند و این مؤلف فلامنامه ناصری در ماه محرم سال ۱۳۱۰

لوی ٹیل کہ آفتاب در برج اسد بود، به مصاحبت حضرت اشرف و الاسلطان اویس میرزا، معتمد الدوله قاجار، بدتی در «لاری» ری بماندم و این افسانه را به نظم گفتم:

چه از پشته و گوچه از دشت و کوه
چو یک پاره فیروزه اندر خیال
مگو چشمه و جوا، بگو آب رود
همه روده‌ها رو به ما زندان
به شیراز و کابل نباشد چنین
سه پله به یخ ترمومتر^۲ آرمید
بگفتم به تقسیم سانتی‌گراد
که سرما یساوردمان در ستوه
به پنج و شش و هفت پله رسید
بود کبک و ماهی ز اندازه بیش
که خسار و زهومت در آنها نبود
مگر ایل و احشام و گلّه رسه
که در سایه او نشینسد مگس
نه در آبها نی ز سرمای سخت
نه برگی ز گندم نه شاخی ز جو
ندیده در او لویا هیچ کس
نه از یونجه^۵ و اسپرستش خبر
نه از باقلا بسود برگی در او
ز خرداده تا به مرداد ماه
که ویران شد از گاه کاوس کی
به جایی که در فارس گویند لار
نه دیواری از گل نه سقفی زنی
که افسانه آید بر هوشمند
شایدستم از سردم ارجمند
نماید در این چیزها جستجو
دلی پاک پیغش سری پر خرد
ز پستان همه شیر دانش مکیسد

بدیدیم لاری بسی باشکوه
همه دشت و کوه و وهاد و تلال
به هر گوشه‌ای چشمه و جوی بود
ز هر پشته و دشت رودی روان
هوا آنچنان خوش که در فرودین
در آن شب که سرداده در رسید
سه پله به یخ مانده ای ذووداد
همین شب یسارید برفی به کوه
مپس چون سه شب [ترمومتر] آرمید
شکارش بز و پازن و قوچ و میش
همه ماهی او قزلاله^۳ بود
بجز آنچه گفتم در او هیچ نه
ندیده در او هیچ دیوار کس
ندیدیم در دشت و کوهش درخت
ندیدیم کشتی نه کهنه نه نو
نه ارزن نه ماش و ذرت^۴ نی عدس
نه شلغم نه ترب و چغندر، گزر
نه سیب زمینی، خیار و کدو
نماند در او ایل جز در سه گاه
یگوبند این لار را لاری
شده مردمش در همان روزگار
از آنکه نمانده است در لاری
ز ویرانیش گفتگوها کنند
ولی آنچه این بنده ستمند
خصوصاً وزیر و ظائف که او
وزیر و ظائف که او را بود
چو در مهد و داسان مام آرمید

۱. در متن: (جوی).

۲. منظور termometr است که همان میزان الحرارة می باشد. (معین).

۳. همان قزل آلاست که به معنی سرخ سرخ است.

۴. در متن: (زرت).

۵. در متن: (بنجه).

سرشتش شد از زشتکاران جدا
 شهنشه چو بر رتبه او فزود
 بدش نام میرزاتقی‌خان راد
 چو از مهر با من بگفت و شفت
 که بشنیدم از سردمان کهن
 که این لار بود از بسی روزگار
 هوا شد چنان ز آسمان کبود
 یخ و برف هر سال از سال پیش
 چنان برف یارید بر کوه و دشت
 بسا سالها، برفها شد پدید
 دو مساه دگر جای خشکی نبود
 هم از دشت برگ و هم از کوه شیخ
 ز آزار مه تا به اردی بهشت
 ز رفتار اختر در این چرخ پیر
 بشد مردم لاری در ستسوه
 پراکنده شد مردم لاری
 بگفتند ما را به جائسی بسر
 نه از چشمه و جو، نه از آب رود
 شهنشه به فرمان گزاران بگفت
 چنین جا که خواهند این مردمان
 بگفتند در کشور فارس هست
 همانجاست کز تابش آفتاب
 همانجاست کاندز زمستان مجو
 در او آب جاری ندیده است کس
 در آن جای شهبها به هنگام دی
 ز خرداد مه تا سر مهر ماه
 جوانی پس آید در او پنج گاه
 ز هر گوشه‌ای لاله و ضیمران
 در این پنج ماهه بود چون بهشت
 سه ماه دگر باشدش در میان
 در آنجا بسی کوه و صحرا بود
 بجز کشت دیمی در او کشت نیست

ببفزایدش عمر و عزت خدا
 به درگاه خود مجد ملکش نمود
 ز یزدان تن و جانش آباد باد
 چنین قصه لاری را بگفت
 به افسانه گفتند با من سخن
 پسر از کشت و باغ و ده بی شمار
 که هر ساله بر سردیش می فزود
 فزونی همی جست و گردید پیش
 که برف از سر نیزه‌ها در گذشت
 که ده ماه چشمی زمین را ندید
 زمین را ز بس برف و یخ گل نمود
 تبسه گشت هر ساله از برف و یخ
 هر آنکس در آنجا بشد جان بهشت
 همه سردسیری شود گرمسیر
 ز سرما و برف و یخ دشت و کوه
 شکایت کنان تا به درگاه کی
 که از برف و سرما نباشد خبر
 که هرگز از اینها نبردیم سود
 خرد را به دانش پیارید جفت
 در ایران اگر هست بدهیدشان
 چنین جا که دل خواه این مردم است
 شود جانور در تموزش کباب
 در او آب سردی مگر آرزو
 مگر ز آسمان آب باران و بس
 چو روز تموز است در لاری
 ز باد سموشش شود جان تباه
 ز آبان مه تا به اسفند ماه
 به هر شاخه‌ای مرغکی نغمه خوان
 که سرما و گرما در او پا نهشت
 که اعراف گویندش ایس مردمان
 ز یک جانپش آب دریا بنود
 ز یک تخم صد میدهد تا به بیست

۱. در متن: (نیزها).

۲. در متن: (آزار): آزار: ماه ششم از ماههای سربانی، ماه اول بهار.

بود شصت فرسخ ز استخر دور
 ز پهنای بدیدیم چهل بود و پنج
 که از پنجه و هشت فرسخ فرزود
 ده و ششصد و دوهزار آوریم
 دهیادش به این مردم بینوا
 همان روز نامش نهادند لار
 به فرمانروانش بگفتند شاه
 که این لار نامش از آن لار شد
 که نامش بود بستک از گاه کی
 که بستک مرا او را بگویند باز
 که این نام از آن نام آمد پدید
 در این لارجائی «بنارو» بود
 مگر آنکه نون جای لامی گذاشت
 ز دانشوران جو ترا گر شک است
 که این لار و آن لار هستند جفت
 ز گاه کیان تا در این روزگار

درختش کنسار و گز است و کهور
 چو فرسخ شمردیم و بردیم رنج
 درازای آن را چو دیدیم، بود
 درازا و پهنای چو درهم زنییم
 شهنش به فرمود کاین جای را
 نمودند این مردمش اختیار
 شد آباد از مردم آن جایگاه
 ز سردم دلیلیسی نمودار شد
 بگویند جائی است در لاری
 در این لارجائی است پهن و دراز
 از آنها دلیلیسی اگر در رسید
 که در لاری چون «بلارو» بود
 «بنارو» «بلارو» تفاوت نداشت
 از این گونه تصحیف بسیار هست
 دلیل دگر شخص لاری بگفت
 نیامد و با هیچکس در دو لار

مع القصبه، نان خورش اهالی خطه لار، از درویش و مالدار، نیازمند و بی نیاز «ماهی آبه» است که مساکین در هر شب و روز آن را خالص نان خورش کنند و دولت‌مندان روغن گرم کرده و آب لیمو مخلوط کرده، صرف نمایند و اگر چندین قسم پختنی و طعام دیگر در سفره باشد، جزء اعظم آن سفره «ماهی آبه» باید شود و آنرا در کتاب طب «صحنه» گویند و برای آن منافی نویسنده و طریق ساختن آن چنین است که یکس من ماهی «متو» از سر و دم پاک کرده، کوبیده، با یکس ونیم آب و نیم من نمک، آمیخته یکس ساه یا بیشتر یا کمتر بر آفتاب گذارند، پس آن را به دست مالیده، با پارچه صاف کرده نیم من خردل بریان کرده، کوبیده و هفتاد مثقال ریشه جوز و به این اندازه زردچوبه و اگر بخواهند ادویه خوشبو مانند زیره و رازیانه و سیاه دانه و میخک، از هر یک هفتاد مثقال بر آنها افزوده، چند روز دیگر بر آفتاب گذارند، پس به اندازه خواهش نان خورش کنند و ماهی «متو» به ضم میم و تاء و سکون واو، نوعی ماهی دریائی است که هر یکی به اندازه دو بند از انگشت آدمی باشد و در سواحل دریای فارس، از بندر عباس تا بندرکنگان فراوان است، در هر دانی کرورها گرفته، به آفتاب خشک کرده به اطراف لارستان تا گله دار و جهرم و داراب برده، «ماهی آبه» سازند و زراعت خردل جز در نواحی لار جای دیگر از فارس نباشد.

و قصبه لارستان را «لار» گویند، در کتاب **برهان قاطع** نوشته است در قدیم «لاد» نام شهر لار بود که در این زمان «دال» به «راء» تبدیل گردیده، «لار» گویند و این بیت را نسبت

۱. در متن: (نیمن).

۲. رک: کتاب شاهنامه شناسی، مقاله های احمد اقتداری، ص ۲۱، در باره (الار)، (گولار)...

به فردوسی دهند:

صفاهان به گودرز کشواد داد به گرگین میلاد هم لاد داد^۱

یعنی کیخسرو، وقتی که ممالک ایران را قسمت بر بزرگان نمود، لارستان را به گرگین بخشید و این شهر نزدیک به پنجاه و هفت فرسخ کاروانی از شیراز دور افتاده است، عرضش ۲۷ درجه و ۲۰ دقیقه از خط استوا، در کتاب جام جم ۲۷ درجه و ۳۶ دقیقه از نقشه^۲ و طول آن یعنی دوری از گری نیچ، ۴۰ درجه و ۱۴ دقیقه از جام جم و ۵۴ درجه و ۱۰ دقیقه از نقشه... و شهر لار در قدیم نزدیک به ۷، ۸ هزار خانه داشته و اکنون به ۴ هزار باب خانه نرسد و آن را چندین محله است مانند محله پیرغیب و محله جدید و محله کوریچان و محله کهو و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری گفته شد ایالت خطه لارستان از زمان شاه کیخسرو تا سال ۱۰۱۱ در دودمان گرگین میلاد باقی بماند و آخرین اولاد او سیرزاعلاءالملک مشهور به شام ابراهیم خان^۳ پسر نورالدهرخان لاری است که نواب الله ویردی خان والی فارس او را به قهر و غلبه گرفته، در وقتی که شاهنشاه ایران، شاه عباس ماضی صفوی در نزدیکی شهر بلخ توقف داشت، الله ویردی خان و شاه ابراهیم خان لاری وارد اردو شدند و بعد از چند روزی شاه ابراهیم خان وفات یافت و حکومت لارستان را به قاضی ابوالقاسم لاری داد و این بیت را به شاه ابراهیم لاری نسبت داده اند:

ما پی تحصیل یار و یار در دل بوده است حاصل تحصیل ما، تحصیل حاصل بوده است

و از جمله چیزهایی که از شاه ابراهیم خان، به نواب الله ویردی خان رسید تاج شاه کیخسرو بود که به رسم بخشش به گرگین داده، برای سفاخرت آن تاج در این دودمان باقی بود، در تواریخ نوشته اند: وقتی که گرگین به ایالت لارستان برقرار گردید از منجم لاری ساعت سعدی را بخواست، آن منجم بعد از ملاحظه گفت چون ۷ سال بگذرد، ساعتی آید که اگر در آن ساعت وارد شهر لار شوی چند هزار سال ایالت لار در دودمان تو بماند و گرگین مدت ۷ سال در خارج شهر لار توقف نمود و در آن ساعت وارد شهر لار گردید و اکنون از آثار ملوک گرگینی در شهر لار، مسجد جامع و چار بازار مشهور به «قیصریه» است که دیوار و طاقهای داخلی و خارجی آنها را از گچ خالص و سنگ تراشیده، منبت و مقرنس ساخته اند و چندین مرتبه آنرا تعمیر نموده اند و در سال ۱۰۱۵ حاجی قنبر علی بیگ ذوالقدر جهرمی وزیر خطه لار، قیصریه را تعمیری لایق نمود، چنانکه در پیشانی طاق بزرگ چهارسوق قیصریه این قطعه را نگاشته و تاکنون باقی است:

۱. این بیت فقط در چاپ ولرس وجود دارد و در چاپهای دیگر شاهنامه نیست. ر.ک: لارستان کهن، ص ۳۶: ترجمه مقاله مینورسکی در مورد لار. لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی، عرض جغرافیائی لار را ۲۷ درجه و ۴۳ دقیقه و طول آن را ۵۴ درجه و ۲۴ دقیقه دانسته است. لارستان کهن، ص ۱۲۷.

۲. در آغاز گفتار دوم فارسنامه از نقشه حکیم دانشور مهندس انگلیسی سخن رفته است و در ص ۱۵۱ و ۱۵۲ گفتار اول از نقشه حکیم الکسندر جونسن تن انگلیسی سخن گفته است.

۳. ر.ک: لارستان کهن، ص ۱۳۵.